

انسان آرمانی در نگاه قرآن

احمد ترابی

نگاهمان را به قرآن با سخن امام سجاد(ع) آغاز می کنیم که می فرماید: (واجعل القرآن وسیله لنا الی اشرف منازل الکرامه، و سلماً نخرج فیه الی محلّ السلامه...) پروردگارا! قرآن را برای ما وسیله ای قرارده، به سوی شریف ترین جایگاه کرامت، و نردبانی قرارده تا در پرتو معارف آن به فراسوی (سلامت) عروج کنیم!

زبان لطیف نیایش، از واقعیت ملموس، آرمانی شوق انگیز پدید آورده است و امام سجاد(ع) با این عبارات، ماهیت و رسالت و نقش آفرینی قرآن را در زندگی انسان به او یادآور شده است، چرا که اگر در ماهیت قرآن، تکریم و بزرگداشت انسان و سلامت مادی و معنوی او نهادینه نشده بود، تمنا داشتن کرامت و سلامت از ساحت آن، دور از حکمت و درایت می نمود.

مطالعه در آیات قرآن، به روشنی می نمایاند که هدف و رسالت قرآن، تعالی بخشیدن به انسان است و شکوهمندترین ترسیمی که از حیات طیبه انسان دارد، جایگاهی است که سراسر امنیت و سلامت است. ولی در همین آغاز راه، پرسشی جدی مطرح می شود و آن این است که آیا قرآن، همانند روان شناسان تنها به سلامت شخصیت انسان می اندیشد، یا هدف قرآن چیزی فراتر از سلامت شخصیت انسان است و سلامت را گذرگاهی به سوی رستگاری می داند؟ این نکته ای است که حتی ذهن روان شناسی چون فرانکل را به خود معطوف داشته است، چه این که او اظهار داشته است:

(هدف مذهب و روان کاوی متفاوت است، با این که مذهب بسیار بیش تر از آنچه که روان درمانی می تواند به انسان بدهد، به او می دهد، ولی بسیار بیش تر از آن نیز می خواهد. مذهب خواستار رستگاری انسان، و روان درمانی خواستار سلامتی انسان است.)

البته رستگاری، در نگاه وحی قابل تفکیک از سلامت در زندگی دنیا و آخرت نیست، چه این که در آیات قرآن، بشارت و نیکبختی هر دو جهان، مورد اهتمام دین معرفی شده است.

(لهم البشری فی الحیوة الدنیا و الآخرة) یونس / ۶۳

اهل ایمان و تقوا که در زمره اولیای خداوند قرار دارند، از بشارت در زندگی دنیا و آخرت برخوردارند.

(وابتغ فیما آتاک الله الدار الآخرة و لا تنس نصیبک من الدنیا) قصص / ۷۷

در آنچه خداوند عطایت کرده است، زندگی آخرت را جويا باش و با این حال، بهره خویش از زندگی دنیا را از یاد نبر.

نقش شخصیت انسان در زندگی عملی او

هر نوع مطالعه درباره روان انسان تکیه بر این نکته دارد که ساختار وجودی انسان را چه بدانیم و چه نقشی برای ساختار وجودی او (که همان شخصیت او را شکل می دهد) در زندگی وی قائل باشیم.

قرآن در تعبیری بسیار کوتاه و در عین حال عمیق بر اهمیت و نقش شخصیت و شاکله وجودی انسان در زندگی او، تأکید کرده است:

(قل کلّ یعمل علی شاکلته) اسراء / ۸۴

ای پیامبر بگو! هر انسانی بر اساس ساختار وجودی خود، عمل می کند.

این عبارت کوتاه با همه صراحت و قاطعیت و تعیین نقش شخصیت درونی انسان در رفتار و هنجارهای فردی - اجتماعی وی، پرسشهای چندی را فرا روی پژوهشگر می گذارد. از آن جمله این که اگر کردار آدمی، بر الگوی شخصیت درونی وی استوار است، پس چه عواملی شخصیت انسان را می سازد؟ آیا انسانها همه در شخصیت و الگوی درونی مشترکند یا متفاوتند؟ تفاوت شخصیت و الگوی ساختار روانی انسانها معلول چه عواملی است؟ تا چه اندازه شخصیت انسان تحت تأثیر عوامل جبری است و تا چه اندازه اختیاری او است؟

کدام شخصیت و با چه ویژگیهایی، شخصیت بهنجار و سالم شناخته می شود، و کدام شخصیت نابهنجار و پریش به شمار می آید؟ آیا شاکله و ساختار شخصیت انسان در پرتو خرد او شکل می گیرد یا امری است فطری و ذاتی او؟

بدیهی است که هرگونه تلاش علمی در این زمینه ها، بسته به تعریفی است که ما از (شخصیت) داشته باشیم.

تعریف (شخصیت)

قبل از اینکه تعریف شخصیت یا شاکله وجودی را از قرآن جست وجو کنیم نگاهی خواهیم داشت به تعاریف روان شناسان.

شخصیت و کیفیت شکل گیری آن در مکتبهای گوناگون (مانند روان کاوی فروید، بیهاوریسسم، و رفتارگرایی واتسون و روان شناسان متأخرتر و انسان گرا) یک سان نیست، به همین دلیل تعاریف شخصیت بسیار فراوان است، (آلپورت) ۱۹۴۹ (g. w. allport) در این باره پنجاه تعریف متفاوت را گرد آورده است، با این حال، این تفاوتها مربوط به اصل موضوع شخصیت نیست، بلکه متوجه مفهومی است که از آن ساخته اند؛ و در نتیجه منعکس کننده ناهمگرایی های دیدگاه های نظری مؤلفان است.

الف. یکی از تعریفهای بسیار ساده، تعریف مایلی ((r. meili)) است، او می نویسد:

(شخصیت یک کلیت روان شناختی است که انسان خاصی را مشخص می سازد.)

و اضافه می کند:

(روان شناسی در بحث شخصیت همواره تفاوتهای فردی را در مد نظر دارد، و هدف آن تعریف هر چه صحیح تر این تفاوت ها و تعیین آنهاست.)

و در باره عناصر تشکیل دهنده شخصیت نیز معتقد است که:
(وقتی مفهوم شخصیت به معنای گسترده مورد نظر باشد، طبعاً مفاهیم خوی، مزاج و استعداد را که
مبین سه جنبه خاص هستند در بر می گیرد.)

ب: تعریف دیگر، تعریف اریک فروم است.
(شخصیت، مجموع کیفیتهای موروثی و اکتسابی است که خصوصیت فرد بوده و او را منحصر به فرد
می کند.)

او در توضیح تعریف یادشده می نویسد:
(فرق بین کیفیتهای موروثی و اکتسابی معدل فرق بین مزاج، استعدادها و کلیه کیفیتهای ذاتی از
یک طرف و منش (character) از طرف دیگر است.)

سپس برای رفع ابهام، تفاوت (مزاج) و (منش) را بسیار مفصل بحث می کند، خلاصه سخن او این
است که:

(مزاج) به چگونگی واکنش دلالت دارد و ذاتی و تغییر ناپذیر است، اما (منش) نتیجه تجربیات
شخص، بویژه تجربیات سالهای اولی زندگی بوده و تا حدی با درون گرایی و تجربیات نوین
تغییرناپذیر است. مثلاً اگر کسی (آتشی مزاج) است، کیفیت واکنش او تند و قوی است، ولی این که
نسبت به چه چیز واکنش مزبور تند و قوی است مربوط به منش است، اگر بهره ور، دادگر و با
محبت است، در عشق، در عصبانی شدن به علت بی عدالتی و متأثر شدن از یک فکر نو، واکنش تند
و قوی نشان خواهد داد، و اگر دارای منش ویرانگر و سادیستیک است در ویرانگری و خشونت تند و
قوی می شود...)

ج: تعریف گوردون ویلارد آلپورت
آلپورت یکی از اولین نظریه پردازان شخصیت است که عینک فرویدیسم را از چشم بر می دارد و
دیدگاه ساده انگارانه رفتارگرایی را به یک سو می نهد.
بر خلاف اریک فروم، که سالهای اولیه زندگی و دوره کودکی را بسیار مهم تلقی می کند، آلپورت با
دوره بلوغ به عنوان دوره ای به نسبت مستقل برخورد می کند و بیش ترین نقش را نیز در تشکیل
شخصیت به مقاصد و نیتهای شخص می دهد.

تعریف (شخصیت) از نگاه قرآن
آشنایان با زبان و فرهنگ قرآن، بر این نکته واقفند که در اصل لحن و شیوه بیانی قرآن، این گونه
نیست که یک مفهوم معرفتی را در یک پاراگراف یا یک فصل به صورت مجزا مورد بررسی قرار داده
باشد، بلکه نظرگاه های قرآن را باید از آیات و سوره های مختلف، در پرتو ن گاه گسترده به فرهنگ
و معارف آن، نتیجه گیری کرد.

پژوهش در آیات قرآن، این نکته را آشکار می سازد که انسان از دیدگاه قرآن دارای دو نوع شخصیت
و ویژگیهای روحی است:

۱. شخصیت عام انسانی (نوع انسان)

۲. شخصیت خاص فردی (هر فرد از افراد انسان)

شخصیت عام انسانی، در حقیقت، ویژگیها، منشها، گرایشها، تواناییها و استعدادهای ذاتی است که در ساختار عام انسانی طراحی شده است و شخصیت ویژه فردی، عبارت است از نوسانها، شدت و ضعفها، قوتها و کاستیهایی که به دلایل ویژه موروثی، اقلیمی، فرهنگی و تربیتی، جبری یا اختیاری در یک فرد خاص، نسبت به ساختار فطری او صورت گرفته است.

اگر بخواهیم تفاوت بین این دو شخصیت را با مثالی توضیح دهیم، می توانیم طراح و سازنده یک وسیله الکتریکی یا الکترونیکی را در نظر بگیریم که طراح با توجه به هدف و نتیجه ای که می خواهد از وسیله مورد ساخت بگیرد، امکانات و توانهای کاملاً مشخص و اندازه گیری شده ای را نخست بر روی کاغذ یا صفحه نمایش ترسیم می کند و سپس آن را بر روی ماشین آلات سازنده، پیاده می کند. در این مرحله، وسیله مورد ساخت از جهت حجم، وزن، تعداد و اندازه قطعات، نوع مواد و... به طور کامل مشخص است و بر اساس این طرح می توان هزاران وسیله همسان تولید کرد.

مرحله دوم، مرحله اجرای پروژه و تولید عینی محصول مورد نظر است که در این مرحله گاهی بعضی از قطعات به صورت درست در جای خود قرار نمی گیرد، یا در ضمن ترکیب و سرهم کردن می شکند، یا از نظر نوع ماده گرفتار مشکل می شود و... به گونه ای که وقتی صد هزار محصول از یک نمونه تولید می شود، ممکن است هر یک از آنها، به شکلی با دیگری تفاوتی داشته باشد.

در این مثال، مرحله نخست - طراحی و پی ریزی نظام تولید - همان چیزی است که شخصیت عمومی نوع را تشکیل می دهد. و مرحله دوم، شخصیت خاص فرد را تعیین می نماید.

تنها فرق - و البته فرق مهمی - که میان مشبه و مشبه به در این تشبیه و تمثیل هست این است که در مثال، مشخصات فردی، همواره جبری است و معلول عوامل بیرونی مصنوع است، زیرا اگر یک ماشین، هنگام تولید درست و در جای خود قرار نگرفته باشد، یا مسؤل آن مهندس و تکنسین ناظر است و یا ضعف دستگاه تولید و... ولی در مورد انسان عوامل مؤثر بر شخصیت خاص فردی انسانها به عوامل جبری و عوامل اختیاری تقسیم می شوند. و این از ویژگیهای خود انسان و نشأت یافته از نیروی اراده و انتخابگری اوست.

ممیزات شخصیت نوع انسان

یک. انسان، دارای سرشت نیک و الهی

(فأقم وجهک للدين حنیفاً فطرةً الله التي فطر الناس علیها) روم / ۳۰

پس روی دل به سوی دین و یکتاپرستی بدار، این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است.

آنچه از این آیه استفاده می شود این است که انسان از دیدگاه وحی، دارای سرشت و بنیاد و ساختار ارزشی و ارزشگراست. ولی این که حقیقت این فطرت چیست، یک استعداد و آمادگی برای حق

پذیری و حق‌گرایی است یا یک کشش و نیروی گرایش دهنده به سوی ارزشها، نیاز به دقت و مجال دیگری دارد. و در اینجا همین اندازه می‌توان اشاره داشت که:

(وجود فطرت در انسان به این معنی نیست که انسان از بدو تولد پاره‌ای از ادراکات یا گرایشها و خواستها را بالفعل دارد و به تعبیر فلاسفه با عقل و اراده بالفعل متولد می‌شود، همچنان که درباره انسان، نظریه منکران فطرت از قبیل مارکسیستها و اگزیستانسیالیستها را نمی‌پذیریم که انسان در آغاز تولد پذیرا و منفعل محض است و هر نقشی به او داده شود بی‌تفاوت است، نظیر یک صفحه سفید که نسبتش با هر نقشی که روی آن ثبت شود متساوی است.)

از دیگر آیاتی که می‌تواند با بیان خاص خویش اشاره به سرشت حق‌گرای انسان داشته باشد آیه ۱۷۲ سوره اعراف است:

(و إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا)

و چون پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندان شان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می‌دهیم.

در تفسیر و توضیح این آیه، مفسران سخنان و آرای چندی بیان داشته‌اند که پرداختن به آنها ما را از پی‌گیری بحث دور می‌دارد، ولی قدر مسلم این است که اگر این (مراسم دریافت پیمان) را مراسمی عینی و خارجی و فیزیکی ندانیم، حکایت از ساختار طبیعی وجود انسان دارد که می‌تواند به طور طبیعی ربوبیت خدای هستی را دریابد و بدان گواهی دهد.

دو. انسان، دارای فضیلت و شایسته کرامت

از نگاه قرآن این ساختار و این شخصیت نوعی دارای کمال و شایسته کرامت و گرمی داشت است.

(و لقد کرّمنا بنی آدم... و فضلناهم علی کثیر ممّن خلقنا تفضیلاً) اسراء / ۷۰

وما، فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم... و آنان را بر بسیاری از آفریده‌های خویش برتری دادیم. تکریم شخصیت انسان از دیدگاه وحی تا آنجا اوج می‌گیرد که آفریدگار انسان به خاطر آفرینشی چنین بدیع به خویش تبریک می‌گوید!

(و لقد خلقنا الانسان من سلاله من طین... ثم أنشأناه خلقاً آخر فتبارک الله أحسن الخالقین)

مؤمنون / ۱۴ - ۱۲

انسان را از گل خالص آفریدیم... بار دیگر او را آفرینش دیگر دادیم، پس خداوند شایسته تعظیم می‌باشد که بهترین آفرینندگان است.

گرچه در این آیه، تعظیم و تکریم و تبریک، نخست متوجه آفریننده است، ولی منطق سخن نشان می‌دهد که خداوند، بدین وسیله آفریده و مخلوق خود را نیز بزرگ داشته است؛ یعنی اگر خداوند (احسن الخالقین) است، از آن رواست که انسان به عنوان مخلوق و آفریده او دارای (احسن ت‌قویم) است.

(لقد خلقنا الانسان فی أحسن تقویم) تین / ۴

ما انسان را در نیکوترین شکل و حد اعتدال آفریده ایم.

سه. انسان، موجودی دو قطبی و با دو گرایش

ارجمندی و کرامت انسان، هرگز به معنای یک بعدی بودن او و حرکت جبری وی به سوی کمال نیست، بلکه انسان از آن رو شایسته آفریده شدن معرفی شده است که می تواند آگاه شود و انتخاب کند.

انتخاب بر اساس آگاهی، آن گاه است که انسان نیز در درون ساختار وجودی خود زمینه انتخاب را داشته است و در بیرون وجود خود، یعنی جهان عینیت و خارج نیز از این زمینه برخوردار باشد.

زمینه انتخاب، تنوع و چند بعدی بودن و دست کم دوبعدی بودن است. انسان در استعداد وجودی خود زمانی می تواند انتخابگر باشد که دست کم از استعداد تعالی یافتن و یا منحط شدن، الهی شدن یا شیطانی شدن، نورانی شدن و هدایت یافتن یا ظلمانی شدن و گمراه گشتن برخوردار باشد و ابزار و امکانات حرکت در این دو مسیر را نیز دارا بوده و در عینیت زندگی نیز متناسب با آن گرایشهای درونی و ابزار و امکانات، طریق و گذرگاه داشته باشد.

همه این ویژگیها برای انسان، از قرآن استفاده می شود و به تعبیر صحیح تر، مطالعه آیات قرآن، این ویژگیها را به دست داده است.

الف. ساختار دو بعدی انسان (جسم و روح)

(و بدأ خلق الانسان من طین... ثم سوّاه و نفخ فیه من روحه) سجده / ۹ - ۷

خداوند آفرینش انسان را از گل آغاز کرد... سپس او را سازمان هماهنگ بخشید و از روح خود در او دمید.

پس انسان آمیخته ای است از (گل) عنصری زمینی و نامقدس، و از (روح) مخلوق الهی و مقدس.

ب. نفس آدمی دارای دو گرایش (تقوا و فجور)

(و نفس و ما سوّاهما فآلهما فجورها و تقواها) شمس / ۷

سوگند به نفس و جان آدمی و آنچه نیکو و متعادلش ساخته است، پس آن گاه بدی و پرهیزگاری را به آن الهام نموده است.

ج. نفس آدمی دارای کارکردی دوگانه (امّاره و لوّامه)

(ولواقسم بالنفس اللوامة)

سوگند به نفس آدمی که وی را بر کجی ها و کجروی ها ملامت می کند.

(ان النفس لامّارة بالسوء)

همانا نفس آدمی او را به سوی بدی فرمان می دهد.

د. مسیرهای دوگانه در پیش روی انسان (راه تعالی، راه انحطاط)

(قد تبین الرشد من الغی) بقره / ۲۵۶

راه رشد و تعالی، از راه ضلالت و گمراهی باز نمایانده شده است و هر یک قابل شناسایی است.

(ألّم نجعل له عینین. و لساناً و شفّتین. و هدیناه النجدین) بلد / ۱۰ - ۸

آیا قرار ندادیم برای انسان دو چشم و زبانی و دو لب، و آیا دو راه پیش پایش ننهادیم؟
هـ انسان، خود انتخابگر یکی از دو راه
(إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَّ إِمَّا كَفُورًا) انسان / ۳
راه را به انسان نشان داده ایم و او یا راه شکر و سپاس گزاری در پیش می گیرد و یا راه کفران و
ناسپاسی را.

چهار. انسان، مجموعه ای از ضعفها و قوتها
(و خلق الانسان ضعيفاً) نساء / ۲۸
انسان ضعیف و کم طاقت آفریده شده است.
(خلق الانسان من عجل) انبیاء / ۳۷
انسان در شالوده خلقتش عجله و شتاب زدگی قرار داده شده است.
(انّ الانسان خلق هلوغاً) معارج / ۱۹
انسان، حریص و ناشکیبا آفریده شده است.
(إذا مسّه الشرّ جزوعاً. و إذا مسّه الخیر منوعاً) معارج / ۲۱ - ۲۰
زمانی که به انسان بدی روی آورد بی قراری می کند و هنگامی که توانمند گردد حرص می ورزد و
دیگران را از توان خویش محروم می دارد.
(إنّه کان ظلوماً جهولاً) احزاب / ۷۲
همانا انسان، موجودی سخت سیه کار و جهل پیشه است.
(انّ الانسان لرتبه لکنود) عادیات / ۶
انسان در برابر پروردگار خود بسیار ناسپاس است.
این مجموعه آیات اگر به تنهایی مورد توجه قرار گیرند ممکن است این پرسش به ذهن آید که پس
چرا خداوند چنین موجود ضعیف و ناتوانی را آفریده است که ناسپاسی کند و سزاوار کیفر و ملامت
شود!

ولی شرط بهره وری از فرهنگ قرآن، جامع نگری و مراد سنجی آیات است و ما زمانی به این جامع
نگری دست خواهیم یافت که جنبه های توصیفی و تکریمی قرآن را نسبت به انسان نیز مورد توجه
قرار دهیم که برخی از آنها از قرار زیر هستند:

- انسان، موجودی خردورز و متفکر.
(کذلک نفضّل الاّیات لقوم یتفکرون) یونس / ۲۴
- انسان، موجودی پرسشگر و پر همت
(بل یرید الانسان لیفجر أمامه) قیامه / ۵
- بلکه انسان در تلاش است تا ابهامها و پرده های شک و تردید را بدرد و از میان بردارد.
- انسان، دارای استقامت و پایداری
(ان الذین قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا...)

آنان که می گویند پروردگار ما خداست و سپس برای سخن حق پایداری می ورزند...

- انسان، دوستدار ایمان و شائق به آن

(و لکنّ اللّٰه حبّ الیکم الایمان و زینہ فی قلوبکم) حجرات / ۷

خداوند ایمان را محبوب شما قرار داد و در قلب شما، آن را زینت بخشید.

- انسان، اهل ایثار و از خودگذشتگی

(و یؤثرون علی أنفسهم و لو کان بهم خصاصه) حشر / ۹

ایثار می کنند و دیگران را بر خود ترجیح می دهند، هر چند خود نیازمند باشند.

- انسان، حق گرا و حق پذیر

(ربّنا إنّنا سمعنا منادیاً ینادی للایمان أن آمنوا برّبکم فآمنا) آل عمران / ۱۹۳

پروردگارا! ما صدای منادی را شنیدیم که به سوی ایمان دعوت می کرد، پس ما ایمان آوردیم و به

ندای منادی دین پاسخ مثبت دادیم.

- انسان، جویای یقین و پذیرای آن

(و فی الارض آیات للموقنین) ذاریات / ۲۰

و در زمین، نشانه هایی است برای جویندگان یقین.

- انسان، دارای توان تعالی تا اوج اطمینان و رضامندی

(یا ایّتها النفس المطمئنّة. ارجعی الی ربّک راضیة مرضیة) فجر / ۲۸-۲۷

ای جان آرامش یافته و ای نفس به اطمینان رسیده، به سوی پروردگارت با رضا و خشنودی دوسویه

باز گرد.

- انسان، قادر به رهیدن از همه بیمها و پریشانیها

(ألا إنّ اولیاء اللّٰه لاخوف علیهم و لاهم یحزنون) یونس / ۶۲

هان! دوستان و اولیای خدا، نه بیمی به ایشان هست و نه گرفتار اندوه می شوند.

نکته ها و نظرگاه های قرآن در این زمینه بسیار است و یادکرد همه آنها از طاقت این نوشته بیرون

است. هدف از ذکر نمونه های یادشده، تنها به تعادل رساندن این نگرش و پژوهش قرآنی بود.

شخصیت فردی انسانها

چنانکه گفتیم، هر فرد علاوه بر شخصیت نوعی که مشترک میان همه افراد نوع انسان است، دارای

مشخصات روحی و استعدادها و توانمندی ها، ضعفها و قوتهای فردی است که آن مشخصات،

شخصیت فردی او را تشکیل می دهد و تفاوت انسانها در بعد ادراکی، رفتاری و روحی و اخلاقی به

همین شخصیت فردی آنها باز می گردد.

نسبت میان شخصیت فردی و شخصیت نوعی انسان، نسبت تباین نیست، چنانکه تساوی هم

نیست، بلکه می توان شخصیت فردی انسان را چونان درختی دانست که ریشه در شخصیت و صفات

و استعدادها و توانمندی های نوعی انسان دارد. اما میوه ای که از درخت به دست می آید، از نظر

طعم، رنگ، خاصیت و... تحت تأثیر عوامل چندی مانند میزان نور، گرما، هوا، آب و... می باشد.

بنابراین اگر درخت، ریشه در خاک نداشته باشد، هیچ کدام از عوامل دیگر هم تأثیری در میوه درخت و دستاورد نهایی نخواهند داشت، پس درخت از یک سو باید ریشه در خاک داشته باشد و از سوی دیگر از عوامل دیگر سود ببرد تا به بار نشیند.

آنچه در روان شناسی، نخست نظر روان شناسان و محققان را به خود جلب کرده و می کند، ثمره نهایی شخصیت انسان، یعنی عقاید و رفتار جاذب یا نفرت انگیز است، ولی محققان در ریشه یابی این عقاید و هنجارها، ناگزیر به ریشه ها رسیده و شخصیت نوعی انسان را نیز مورد مطالعه قرار داده اند.

عوامل تأثیر گذار بر شخصیت فردی انسان

انسان با ذخیره ای خدادادی از استعدادها، گرایشها، نیازها و توانمندی ها گام در صحنه وجود می گذارد تا در پرتو شناخت و اراده خود ساختار شخصیت فردی خویش را رقم زند.

- بهره گیری صحیح از امکانات معرفتی

(و الله اخرجکم من بطون أمهاتکم لاتعلمون شیئاً و جعل لکم السمع و الأبصار و الافئدة لعلکم

تشکرون) نحل / ۷۸

خداوند شما را از شکم مادران متولد ساخت؛ در جایی که هیچ نمی دانستید، و برای شما ابزار و نیروی شنوایی و بینایی و ادراک قرار داد تا مگر شکرگزاری.

تعبیر (لاتعلمون شیئاً) نظر به فعلیت نداشتن شخصیت فردی انسان هنگام ولادت دارد، یعنی انسان هنگام ولادت هنوز قادر به استفاده از استعدادهای ذاتی - انسانی خود نیست و شخصیت فردی او در کمرنگ ترین مرحله وجودی قرار دارد. خداوند ابزار شنوایی و بینایی را در اختیار انسان قرار می دهد تا انسان در پرتو دریافتهای بیرونی، استعدادهای درونی خود را به هیجان و شکوفایی برساند و در نتیجه، شخصیت فردی او شکل گیرد و در شمار شکرگزاران درآید.

شکرگزاری، ثمره معرفت، باور و ایمانی است که حاصل استفاده بهینه از ابزار معرفتی و استعدادهای نهفته انسانی است.

در مقابل، کسانی که نتوانند از این امکانات به طور درست استفاده نمایند و این فرصتها و زمینه ها را هدر ندهند، نه تنها شخصیت فردی قابل ستایش دست نخواهند یافت، بلکه شخصیت نوعی انسانی آنان نیز زیر سؤال خواهد رفت و چنان منحط خواهند شد، که گویی از مجموعه نوع انس انی خارج شده اند.

(لهم قلوب لایفقهون بها و لهم أعین لایبصرون بها و لهم آذان لایسمعون بها اولئک کالأنعام بل هم

أضلّ اولئک هم الغافلون) اعراف / ۱۷۹

... [کافران و حق ناباوران] قلبهایی دارند که به وسیله آن در صدد فهم حقیقت نیستند، چشمهایی

دارند که با آن به بینش ره نمی جویند، گوشهایی دارند که گویی نمی شنوند، آنان چون چارپایان

بلکه گمراه ترند! آنان گرفتار غفلت واقعی هستند!

- عامل وراثت و زمینه های پیش از ولادت

چنانکه انسانها در شکل صورت و اندام خود، صفاتی را از پدر و مادر و اجداد خویش به ارث می برند، در شاخه شخصیتی خویش نیز میراث برو تأثیر پذیر از نیاکان خود هستند، آن هم نه به گونه تقلید، بلکه از طریق ژنها و وراثتهای جبری.

در بیش تر مواردی که قرآن، نقش وراثت را در شخصیت فرد مؤثر دانسته، جنبه های مثبت مورد توجه قرار گرفته است. از آن جمله خداوند، زمانی که استمرار خط رسالت و نبوت را یاد می کند، به نوعی ارتباط میان آنان اشاره دارد:

(ان الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین. ذریة بعضها من بعض...) آل عمران / ۳۳

خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و عمران را بر جهانیان برگزید، نسلی که با هم در ارتباط بودند و برخی از آنها از برخی دیگر پدید آمده بودند.

در آیه ای دیگر، مسأله ذریه و نسل به این شکل مورد توجه قرار گرفته است:

(و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و كذلك نجزی المحسنین) انعام / ۸۴

و از نسل او کسانی چون داود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون را مورد هدایت قرار دادیم و چنین است پاداش نیک کرداران.

چنانکه علامه طباطبایی از این آیه و آیات نزدیک به آن استفاده کرده است، این آیات در صدد بیان استمرار خط نبوت است. علاوه بر این، از صریح آیه استفاده می شود که به خاطر صلاح و شایستگی نوح، خداوند شمار بسیاری از پیامبران را در نسل او قرار داده است.

(و لقد أرسلنا نوحاً و ابراهیم و جعلنا فی ذریتهما النبوة و الكتاب) حدید / ۲۶

نوح و ابراهیم را رسالت دادیم و نبوت و دریافت کتاب آسمانی را در نسل آن دو قرار دادیم.

در این آیه نیز موضوعیت و اهمیت (نسل) و انتسابهای ژنتیکی مورد تأکید قرار گرفته است. و البته همه این اهمیت، به مسأله وراثت ژنی بر نمی گردد، بلکه برخی از این مهم به شخصیت معنوی و دعا و خواست و تمنای نیاکان و تأثیر آن در شخصیت فرزندان ایشان باز می گردد.

(هنالك دعا زكريا ربه قال رب هب لي من لدنك ذرية طيبة انك سميع الدعاء) آل عمران / ۳۸

هنگامی که زکریا، مقامات معنوی مریم را مشاهده کرد، گفت: پروردگارا! به من از جانب خودت، نسلی پاکیزه عنایت کن، همانا تو شنوای دعا و درخواست بندگان هستی.

(فنادته الملائكة و هو قائم یصلی فی المحراب أن الله یشرك بیحیی)

آل عمران / ۳۹

پس از دعای زکریا(ع)، درحالی که او در محراب نماز می گزارد، فرشتگان او را ندا دادند که هان! خداوند تو را به یحیی بشارت می دهد.

چنانکه از بیان آیه پیداست، خداوند در نتیجه دعای خالصانه پدر، فرزندی صالح و شایسته به او عنایت کرده است.

موارد یادشده، همه از مواردی هستند که نیاکان صالح، تأثیر مثبت در نسل و اعقاب خود داشته اند و البته نمونه های این موضوع در قرآن بیش از موارد یادشده است. ولی در جانب دیگر، موارد اندکی هم وجود دارند که به تأثیر منفی و تخریب گر این رابطه اشاره داشته است.

هنگامی که نوح نهایت تلاش خود را برای هدایت قوم خود به کار گرفت و شاهد بود که نه آنان و نه فرزندان شان، کمترین تمایلی به ایمان نشان نمی دهند، به خداوند عرض کرد:

(إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يَضَلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا) نوح / ۲۷

خداوند! اگر این قوم کفرپیشه را به حال خویش رها کنی و بر آنان عذاب نازل ننمایی، بندگان مؤمن تو را گمراه می کنند و اساساً فرزندی از نسل ایشان تولد نمی یابد، مگر فاجر و گناهکار و کفرپیشه!

تعبیر (لایلدوا الا فاجراً کفّاراً) در مقابل (یضلّوا عبادک) می همانند که آن قوم کفرپیشه دو تأثیر ویرانگر متفاوت داشتند:

۱. دیگر مؤمنان را با تبلیغات سوء و فرهنگ نادرست و زور و تهدید، از راه ایمان باز می داشتند.

۲. اساساً فرزندان آنان با کفر و گناه پیشگی و انحراف روحی و ژنی متولد می شوند.

هر چند از نظر تفسیری می توان جمله دوم را نمودی از جمله اول دانست و منظور از (لایلدوا...) را چنین بیان کرد که آنان فرزندان خود را به گمراهی می کشند، ولی نگاه دیگر تفسیری دقت بیش تری را به همراه دارد و آن این است که فجور و کفران نه پس از تولد که همراه با تولد فرزندان آنان است، و این در صورتی است که پدر و مادر به گناهان و انحرافات و روحیاتی مبتلا باشند که چونان بیماری های نهفته مسری از نسل قبل به نسل بعد منتقل شوند.

- محیط تربیتی و فرهنگ اجتماعی

از دیگر عوامل مؤثر بر شخصیت فردی انسانها، عامل محیط است، چنانکه خداوند درباره مریم(ع) به عنوان زنی که از شایستگی و مقامات معنوی فراوانی برخوردار شده است به عامل محیط معنوی و سرپرستی یکی از پیامبران از او یاد کرده است:

(فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولِ حَسَنٍ وَ أَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا) آل عمران / ۳۷

[در نتیجه دعا و نذر مادر مریم] خداوند، مریم را به شکلی نیکو [برای خدمت مردم] پذیرفت و او را رشدی شایسته بخشید و زکریا را کفیل و سرپرست او ساخت، هر زمان که زکریا گام در محراب عبادت می گذاشت تا از حال مریم جويا شود، مائده ای آسمانی نزد مریم مشاهده می کرد. از سوی دیگر در قرآن بارها و بارها یاد شده است که یکی از علل عمده مخالفت با انبیا، پیروی از فرهنگ اجتماعی و دینی پدران بوده است:

(قالوا حسبنا ما وجدنا عليه آباءنا) مائده / ۱۰۴

کافران گفتند: آنچه از روش و فرهنگ پدران مان یافته ایم، برای ما بس است و نیازی به چیزی جز آن نداریم.

(و اذا فعلوا فاحشَةً قالوا وجدنا عليها آباءنا) اعراف / ۲۸

هرگاه کار زشتی انجام می دادند، می گفتند این شیوه ای است که از پدران و پیشینیان دریافت کرده ایم.

(قالوا بل نتبع ما وجدنا عليه آبائنا) لقمان / ۲۱

گفتند [ما از تو پیروی نمی کنیم] بلکه از آنچه پیشینیان مان معتقد بوده اند و عمل می کرده اند، پیروی خواهیم کرد.

(إنا وجدنا آبائنا على أمّة و إنا على آثارهم مقتدون) زخرف / ۲۳

ما پدران مان را بر فرهنگ اجتماعی خاصی یافته ایم و از همان راه و روشی که آنان رفته اند پیروی خواهیم کرد.

- حاکمیتها و اقتدارهای سیاسی و اجتماعی

علاوه بر عامل خانواده و محیط تربیتی، یکی از عوامل مهم تأثیرگذار بر شخصیت اعتقادی و اخلاقی انسانها، عامل حاکمیت های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است.

(قالوا ربّنا إنا أطعنا سادتنا و كبرائنا فأضلّونا السبيل) احزاب / ۶۷

گفتند: پروردگارا! ما از بزرگان و پیشوایان خود پیروی کردیم و آنان ما را به گمراهی کشاندند.

(و الذين كفروا أوليائهم الطاغوت يخرجونهم من النور الى الظلمات) بقره / ۲۵۷

و آنان که کفر ورزیده اند، دوستان و سروران شان طاغوتها [طغیان گران سیاسی، اقتصادی و فرهنگی] هستند، که آنان را از نور به سوی ظلمتها می کشاندند.

(و قال فرعون يا ايها الملاء ما علمت لكم من اله غيري) قصص / ۳۸

فرعون به اطرافیان و درباریان خود گفت: من جز خود برای شما خداوندگاری نمی شناسم.

فرعون به عنوان مقتدرترین عنصر جامعه مصر، خداوندگاری خود را بر بزرگان و عناصر چشم پرکن دربار تحمیل می کند و البته درباریان و قدرتمندان دربارهم به نوبه خود این شیوه جبارانه و تحمیلی را نسبت به طبقات پایین تر جامعه روا می دارند.

(قال الملاء من قوم فرعون إنّ هذا لساحر عليم) اعراف / ۱۰۹

درباریان و عناصر برجسته قوم فرعون گفتند، این موسی ساحری کاردان و آزموده است.

شایان تأمل است که موسی به عمق مشکل پی برده و نفوذ سنگین فرعون و تأثیر انکارناپذیر اقتدار سیاسی و اقتصادی او را بر اندیشه مردم دریافته است، از این رو به خداوند چنین می گوید:

(و قال موسى ربّنا إنّك آتيت فرعون و ملاء زينته و أموالاً في الحيوّة الدنيا ربّنا ليضلّوا عن سبيلك ربّنا

اطمس على أموالهم...) يونس / ۸۸

موسی گفت، پروردگارا! به فرعون و درباریانش زینتهای گران و اموال فراوان درزندگی دنیا بخشیده ای تا بدین وسیله سبب گمراهی دیگران شوند!، پروردگارا اموالشان را نابود ساز...

انسان، همواره قادر به تصمیم گیری و انتخاب

آنچه در زمینه عوامل تأثیرگذار بر شخصیت فردی انسان، از آیات قرآن آوردیم تنها بخشی از آن عوامل است و گرنه تکبر، استکبار، جباریت، لجاجت، حسادت، نفاق، فزون طلبی، تفاجر، غفلت، لذت

جویی و... از دیگر عواملی هستند که تأثیر منفی بر شخصیت فردی انسان دارند و در آیات قرآن نسبت به آنها هشدار داده شده است. اما آنچه در این بخش از مقاله می‌خواهیم بدان تصریح کنیم این است که چه عوامل مثبت و چه عوامل منفی تأثیرگذار بر انسان، از دیدگاه قرآن، باعث نمی‌شوند که شخصیت، استعدادها و قابلیت‌های نوعی انسان مسخ شود و انسان از حالت اختیار به حالت جبر کشیده شود، چرا که هرگاه انسانی در نتیجه عوامل طبیعی و غیرارادی و غیر انتخابی مانند عوامل موروثی و ژنتیکی و محیطی، قدرت انتخاب را از دست بدهد، در آن صورت تکلیفی متوجه او نخواهد بود.

بنابراین در تمام مواردی که خداوند افرادی را به خاطر داشتن امتیازاتی ستوده است یا به خاطر صفات و خصلتهایی نکوهش کرده و تهدید به مجازات نموده، همه و همه حکایت از آن دارد که خداوند، آن میزان عوامل مثبت یا منفی را باعث مسخ هویت انسانی آنان ندانسته و از آنان می‌خواهد تا با قدرت ادراک و اراده، بر عوامل منفی غلبه کنند و راه را به سوی تعالی بپیمایند. مثلاً اگر در فصل‌های گذشته این نوشته به تأثیر مثبت خانواده صالح بر صلاح و شایستگی فرزند اشاره داشتیم، در متن قرآن به مواردی هم اشاره شده است که محیط سالم و شایسته نتوانسته است تأثیر سازنده‌ای بر روح همه حاضران در آن محیط بگذارد. چنانکه درباره فرزند نوح و یا همسر لوط شاهد این واقعیت هستیم. و یا به عکس، کسانی در محیط کفر و فساد و استکبار پرورش یافته‌اند، اما شخصیت نوعی و فطرت انسانی آنان هرگز خاموش نشده است، مانند همسر فرعون و یا مؤمن آل فرعون و همچنین ساحرانی که به موسی ایمان آوردند و پذیرای شکنجه‌های فرعون شدند و...

بیان این نمونه‌ها در قرآن، پیامی دارد و آن این است که حق ناپذیری، حق ستیزی، نفاق، هواپرستی، دنیامداری، استکبار، تقلید کور از سنت‌های باطل، پیروی از فرهنگ غالب و... همه بیماری‌هایی هستند که همچون بیماری جسم، قابل درمان و پیشگیری‌اند. و سلامت، همانا بازگشت به فطرت و استفاده متعادل از امکانات و نیازها و گرایش‌های فطری (شخصیت نوعی انسان) است. چه بسا تعبیر (لاتبدیل لخلق الله) در آیه فطرت، اشاره به همین حقیقت داشته باشد، که انسان، هرگز مسخ نمی‌شود به گونه‌ای که هیچ راهی برای بازگشت به حق، ادراک حق و تمایل به آن نداشته باشد، ولی ممکن است در نتیجه سوء انتخاب یا عوامل غیراختیاری تحمیل شده از سوی محیط طبیعی و اجتماعی، به آفت زدایی و رفع بیماری همت نگمارد و در عین خودداری از ماهیت انسانی همانند غیر انسان شود. (اولئک کالانعام)

بازگشت به تعادل و شخصیت فطری

انسان به طور طبیعی در زندگی مادی و اجتماعی، گرفتار آفتهای مختلف می‌شود و سلامت او زمانی تأمین و تضمین خواهد شد که به شخصیت نوعی و فطری خود بازگردد و همان گونه که در شخصیت نوعی او همه قوا و گرایشها و استعدادها به طور متعادل قرار داده شده‌اند، شخصیت فردی خود را در بهره‌وری از آن توانها و تمایلات به طور متعادل بهره‌مند سازد و شکل دهد.

(ما غرک برتک الکریم. الذی خلقک فسواک فعدلک) انفطار / ۶-۷

چه چیز تو را در برابر پروردگار کریمت به غرور و گستاخی وا داشته است، آن پروردگاری که تو را آفرید، سازمان وجودت را سامان داد و سپس میان اندام و قوای تو تعادل و هماهنگی به وجود آورد.
(انّ اللّٰه یأمر بالعدل و الاحسان) نحل / ۹۰

همانا خداوند فرمان می دهد و از شما می خواهد که به عدل و احسان روی آورید.